

پیوست ۳

نامه سرگشاده به حضور رئیس جمهور وقت

در اوایل سال ۱۳۷۵، سیمای جمهوری اسلامی ایران اقدام به پخش سریال تلویزیونی موسوم به «هویت» نمود که طی آن، نشریات و افرادی، از جمله مجله ایران فردا و مدیر مسئولش آقای عزت الله سبحانی، پایگاه تهاجم فرهنگی غرب در ایران معرفی شدند. آقای عزت الله سبحانی به مقابله برخاست و طی نامه‌ای به رئیس جمهور وقت، درخواست شرکت در برنامه و پاسخگویی نمود. متعاقباً اینجانب نیز نامه‌ای به حضور آقای رئیس جمهور وقت ارسال و به شرح ماجرای خود پرداختم. متن دو نامه را در این پیوست می‌خوانید.

نامه عزت الله سبحانی به رئیس جمهور^۱

جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم جمهوری با سلام، طی برنامه‌های تلویزیونی معروف به «هویت» که تاکنون، قریب به ده جلسه آن پخش شده است سیمای جمهوری اسلامی، مکرراً، چند مجله را به عنوان پایگاه‌های تهاجم فرهنگی غرب در ایران معرفی می‌کند و با استفاده از ترفندهای تصویری و نمایشی و نقل قول‌های

۱. سلام، سه‌شنبه ۱۹ تیر ۱۳۷۵.

مغرضانه از مجله ایران فردا، که مسؤلیت آن با اینجانب است، آن را مرکز و قطب این پایگاه‌ها قرار می‌دهد. ممکن است که دولت نظرات سیاسی یا فرهنگی و مذهبی اینجانب را نپسندد و بخواهد نسبت به آن واکنشی نشان بدهد، اما با توجه به سابقه ۵۰ ساله فعالیت اجتماعی و فرهنگی من، که حداقل، بر شخص شما پوشیده نیست، انتساب مرکزیت و پایگاه تهاجم فرهنگی غرب به این نشریه یک اتهام و افتراء و سلب حیثیت آشکار است.

مهمتر آنکه، در دو جلسه اخیر، به طور خاص برنامه را روی شخص اینجانب متمرکز کرده، ضمن اختلاط مغالطه‌آمیز من با اشخاصی که هیچ‌گونه رابطه و سابقه و آشنایی با آن‌ها ندارم، قسمت‌هایی گزینشی از بازجویی‌های اینجانب را در زندان غیرقانونی ۶ ماهه سال ۱۳۶۹ که تحت فشار شدید روانی و روحی به عنوان آرشیو داخلی زندان روی نوار ضبط شده است و همگی فاقد هرگونه اعتبار شرعی و قانونی و اجتماعی است، پخش نموده و به معرض تماشای ده‌ها میلیون بینندگان تلویزیونی گذارده‌اند و... موجب لطمه به حیثیت اجتماعی و سیاسی اینجانب شده‌اند.

از جنابعالی، که به عنوان ریاست جمهوری برای حفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده‌اید می‌خواهم اولاً، به موجب اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی و ثانیاً، مواد ۶، ۸ و ۹ قانون خط‌مشی صدا و سیما جمهوری اسلامی (مصوب ۱۳۶۱/۴/۱۷ مجلس شورای اسلامی) و ثالثاً، ماده ۲۳ قانون مطبوعات و رابعاً، مواد ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۴۲ قانون تعزیرات و بالاخره آیات و روایات متعدد اسلامی که همه مواد و اصل فوق، بر آن‌ها متکی و از آن استخراج شده است، دستور فرمایید، که برای

احقاق حقوق شرعی، قانونی و انسانی من که یک شهروند جمهوری اسلامی هستم در دفاع و پاسخگویی به اتهامات و هتک مکرر و رفع سوء تفاهمات فرصت مناسب و کافی، در همان برنامه و همان ساعت در اختیار من قرار داده شود.

با تشکر و احترام
عزت‌الله سبحانی
مدیرمسئول ایران فردا
۱۳۷۵/۴/۱۰

نامه سرگشاده به حضور ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

جناب آقای هاشمی رفسنجانی
حضرت آقای رئیس‌جمهور،

متعاقب پنخش سریال تلویزیونی موسوم به «هویت» آقای مهندس عزت‌الله سبحانی که مطالبی از ایشان در آن برنامه پنخش شده بود، نامه‌ای به حضور جنابعالی فرستادند و آن مطالب را که در تعارض کامل با موضع فعلی و ظاهراً پیش از دستگیری ایشان در خرداد ۱۳۶۹ قرار دارد، به کلی مردود شمردند. آقای سبحانی در نامه خود (مورخ ۱۳۷۵/۴/۱۰) گفته‌اند: «قسمت‌هایی گزینشی از بازجویی‌های اینجانب را در زندان غیرقانونی ۶ ماهه سال ۱۳۶۹ که تحت فشار شدید روانی و روحی به عنوان آرشیو داخلی زندان روی نوار ضبط شده است و همگی فاقد هرگونه اعتبار شرعی و قانونی و اجتماعی است پنخش نموده (اند)... بدین ترتیب آقای سبحانی، واقعیت فکری و مشی سیاسی-اجتماعی خود را از اقاری که در شرایط زندان از ایشان اخذ شده جدا دانسته و در حقیقت

اعلام می‌دارند که عزت‌الله سبحانی در زندان، با عزت‌الله سبحانی در زندگی طبیعی و عادی خود، تفاوت دارد.

البته آقای سبحانی توضیح چندانی درباره شرایط زندان و بازجویی‌های خود نداده و با ذکر «تحت فشار شدید روانی و روحی» به مجمل برگزار کرده‌اند. اما اینجانب که خود از قربانیان این پدیده و آن دوران اسفبار بوده‌ام، به فکر رسید جناب‌عالی را به خاطر مسؤلیت خطیری که به عنوان رئیس‌جمهور این کشور به عهده دارید، در معرض اطلاعات بیشتری قرار دهم و از این فرصت استفاده کنم تا شما بدانید در زندان‌ها چه می‌گذرد و من هم اگر حقیقتی جز آنچه حدود ۶ سال پیش بر صفحه تلویزیون ظاهر شد دارم، آن حقیقت بر جناب‌عالی و بینندگان آن برنامه، قبل از آنکه از دار دنیا بروم، آشکار گردد. خصوصاً آنکه آنچه پیش آمد در قالب وزارت اطلاعات، یعنی توسط یکی از وزارتخانه‌های تحت مسؤلیت و ریاست عالی شما بوده است.

مضافاً بسیار مهمتر از سرنوشت من و امثال من آینده کشور و نظام جمهوری اسلامی است که چه‌بسا اگر این رویدادها به درستی تشریح گردیده و مورد نظر قرار گیرند در آن مهم سودمند باشند و در حقیقت انگیزه اصلی من از تقدیم این عریضه همین است و ارائه درد دل‌ها و نظراتی به قصد اصلاح و خدمت به نظام می‌باشد که امیدوارم مورد قبول پروردگار و توجه جناب‌عالی و همه خیرخواهان دست‌اندرکار قرار گیرد.

اینجانب از سلاله روحانیتی هستم که جناب‌عالی با عملکرد و خدمات آن به این کشور در تاریخ آشنا هستید. عضو هیچ حزب و گروهی نبوده، وابستگی خاص سیاسی نداشتم تا اینکه بعد از انقلاب، به دعوت روانشاد مهندس بازرگان، در «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت

ایران» که به ابتکار ایشان در سال ۱۳۶۴ تشکیل شد، قبول عضویت کردم. اساس باور و زیربنای فعالیت جمعیت اجرای قانون، اصلاح از طریق قانون و حفظ و حراست از کیان کشور بود. ما انقلاب اسلامی را اصیل دانسته و به آرمان‌های این انقلاب همواره وفادار بوده‌ایم. نظام جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و در اساسنامه جمعیت به صراحت قید گردیده بود که خود را، صرف نظر از هرگونه اعتقادی، به قانون اساسی ملتزم دانسته و هدف ما اجرای این قانون و قوانین ناشی از آن می‌باشد. جمعیت از این چارچوب هیچ‌گاه از نظر من - به عنوان یک عضو - خارج نشد، هرچند البته تذکر معایب و انتقاد از سیاست‌ها و عملکردها را رسالت خود می‌دانستیم که نه تنها موجب تضعیف نظام نیست، بلکه باعث اصلاح و قوام آن می‌گردد، چنان‌که خود جنابعالی مکرر در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها وجود جو انتقاد و اظهار نظر آزاد را برای سلامت نظام لازم شمرده‌اید. از دیدگاه جامعه‌شناسی نیز حکومتی را دارای ثبات و دوام دانسته‌اند که مخالفانش را «درون» خود پیروراند و مخالفان هیچ‌گاه نیازمند فعالیت‌های «برون» رژیم نمی‌گردند. به عبارت دیگر «مخالفت در رژیم» به آن صلابت و اقتدار می‌بخشد و از شیوع «ضدیت‌های علیه رژیم» جلوگیری می‌کند. بر این پایه ما خود را در جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، با اتخاذ مواضع انتقادی و تذکر بی‌قانونی‌ها، حافظ و قوام‌بخش نظام جمهوری اسلامی می‌دانستیم و نه برانداز آن که متأسفانه با ما بدان‌گونه برخورد و رفتار شد.

در اوایل سال ۱۳۶۹ نامه‌ای به امضای ۹۰ نفر از شخصیت‌های ملی و مذهبی این کشور به حضور جنابعالی انتشار یافت که طی آن مسائل و مشکلات مملکت بررسی شده و اجرای قانون اساسی و برقراری

آزادی‌ها به نحو مصرح در قانون، به عنوان تنها راه حل نجات از مشکلات، پیشنهاد شده بود. من نیز یکی از امضاکنندگان بودم و ما انتظار داشتیم که انتشار این نامه با عکس‌العمل مثبت مسئولان مواجه شده و طی مباحثات و مناظرات در رسانه‌ها و جراید، قدمی اساسی در ایجاد جو آزاد و مبادله عقاید و نظرات برداشته شود که به تصحیح آرا و عملکردها انجامیده موجب تقویت نظام گردد و پاسخی به نغمه‌های مخالفان و توطئه‌گران در ادعای عدم آزادی در ایران اسلامی باشد. ولی متأسفانه چنین نشد، چنان‌که حدود ۳ ماه بعد از انتشار نامه مزبور، مرا به اتفاق ۲۲ نفر دیگر از امضاکنندگان، در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۶۹، در تهران دستگیر کردند و با چشمان بسته به زندان کمیته مشترک (پایگاه توحید) بردند و بعد از آنکه آن شب را روی موزائیک‌های راهرو یکی از بندها به سر بردم، بعد از ظهر روز بعد به یک سلول انفرادی منتقلم ساختند که تا حدود ۶ ماه همان سلول یا سلول‌های مشابه محیط زندگی مرا تشکیل می‌داد.

متأسفانه در زندان مطلبی که به کلی فراموش شده و به یک سو نهاده می‌شود «اصل برائت» است و روحیه حاکم بر بازجویی‌ها این است که فرد دستگیر شده مسلماً گناهکار می‌باشد و در شرایط عادی راست نخواهد گفت، بلکه برای دستیابی به حقایق باید او را تحت فشارهای روحی-روانی و شکنجه و آزارهای جسمانی قرار داد تا باطن خود را بروز دهد. مشکل بزرگ این رویه این است که شخص بعد از مدتی طاقت خود را از دست داده و برای رهایی از فشارها دروغ می‌گوید و به غلط همه بدی‌ها را می‌پذیرد و هدف رسیدن به حقایق نه تنها تحقق نمی‌یابد، بلکه معکوس می‌گردد و جلوه‌ای از متهم به دست می‌آید که

شخصیت حقیقی او نیست، مستهی این جلوه چون مطابق مقصود بازجویان و اهداف از پیش تعیین شده آن‌ها می‌باشد، رسیدن به حقایق در آن میان فراموش شده و شخص را با کسب اقراریری مغلوط، ولی بر طبق دلخواه، رها می‌سازند. فشارهای روحی-روانی با انواع تهمت‌ها و تحقیرها و توهین‌های شرم‌آور تا آخرین لحظه دنبال می‌شود و آزارهای جسمانی معمولاً به صورت تعزیرات و استفاده از سه نوع شلاق شماره ۱، ۲ و ۳ می‌باشد که به تناسب مقاومت شخص به کار برده می‌شوند.

متأسفانه عملیات تعزیر، علی‌رغم تکرار، هیچ‌گاه برای من عادی نشد، هرگز تصور نمی‌کردم روزی در چنین شرایطی قرار گرفته مجبور به تمکین باشم. بنابراین وقتی با این‌گونه جریانات مواجه شدم، چنان تعادل روحی و فکری خود را از دست دادم که اثر این امر درد و رنج فیزیکی را شاید چند برابر می‌ساخت. مضافاً تغییر فاحش در نوع زندگی نوعی «سکته فکری» برایم پیش آورده بود به طوری که مقدار زیادی از حافظه خود را از دست داده و خیلی از مطالبی را که در بازجویی‌ها می‌پرسیدند - خصوصاً وقتی که مربوط به سال‌های قبل می‌شد - به خاطر نمی‌آوردم و این امر، از نظر کسانی که «نمی‌دانم» را به عنوان جواب قبول نداشته و به عدم همکاری تلقی می‌کنند، موجب تعزیر می‌گردید و تعزیرات نیز آن رکودهای ذهنی مرا تشدید می‌ساخت. سوای این موضوع، هیچ‌گاه برای من روشن نشد که واقعاً چرا تعزیر می‌شوم؟ می‌گفتند تعزیرات تو به خاطر کارهای بیرون نیست، بلکه به علت رفتارت در اینجاست! بدیهی است انتظار من از بازجویی‌ها این بود که سؤال کنند و من پاسخ دهم. ولی کاغذ و خودکار

جلویم گذاشته و می گفتند بنویس و وقتی می پرسیدم چه بنویسم؟ سؤال کنید تا پاسخ دهم، می گفتند آن زمان که ما سؤال کنیم و تو پاسخ دهی دیگر آخر کار است! اظهار می داشتند آن زمان که کسی دستگیر شده و به اینجا آورده می شود، به ظاهر تسلیم است ولی این تسلیم ظاهری کافی نیست، بلکه باید به لحاظ درونی تسلیم شده و سلاح حفظ و جانبداری از تعلقاتش را به زمین بگذارد و آن وقت ما می فهمیم که واقعاً صادق شده است. بدین ترتیب راه اثبات صداقت من این بود که تمام حمایت‌ها را از کسانی که سال‌ها مورد احترامم بودند به دور بریزم و خود را از همه تعلقات فکری و روحی که داشتم جدا ساخته و تمامی بدی‌ها را بپذیرم. از این رو سرانجام قلم به دست گرفته و نوشتم که من اقرار می‌کنم فردی خائن به این کشور و انقلاب بودم و راهم راه مطامع غرب و خیانت مستقیم به همه کسانی بوده است که شجاعانه در جبهه‌های جنگ تحمیلی ایستادند و شهید دادند (قریب به این مضمون). بدیهی است همه این‌گونه اقراریر که در پرونده بازجویی من وجود دارند، فاقد هرگونه اعتبار و جاهت شرعی و قانونی می‌باشد و این‌گونه مطالب هرگز در فکر و رویه اینجانب و همه کسانی که افتخار همراهی با آنها را داشته‌ام نبوده و هیچ‌یک هدفی جز خدمت به میهن و نظام جمهوری اسلامی نداشته‌ایم.

سپس اهرم اصلی فشار بر اینجانب این بود که در آخرین سفرم به آمریکا با آمریکاییان تماس داشته و با آنها مذاکراتی کرده‌ام و اینکه جمعیت را از آمریکا هدایت می‌کرده‌اند! می‌گفتند که نمی‌شود آمریکایی‌ها تو را وقتی در کشورشان بوده‌ای به سادگی رها کرده باشند و حتماً پیغام‌هایی برده و رهنمودهایی آورده‌ای!

کار به جایی رسید که دیگر تحمل نمی توانستم کرد زیرا نه مطلبی برای گفتن داشتم و نه باور می شد که من چیزی جز همان که می نمایم و می گویم هستم. بناچار به دادن استعفاء از جمعیت راضی شدم و خود پیشنهاد مصاحبه نموده و هر آنچه مطلوب بود به انشاء خود نوشته و به زبان خویش گفتم. هر چند اکنون احساس می کنم که اگر مقاومت کرده و حتی مرده بودم، بهتر از آن اقرار بود و می بایستی می توانستم صبر داشته و فشارها را تحمل می کردم و می پذیرم که در این رابطه ضعیف عمل کردم. مضافاً اذعان دارم که مأموران عادی زندان به طور کلی مردمانی مهربان و روحیه مساعدت با زندانی ها را داشتند و باید بگویم که وضع بهداشت و غذای زندان نیز جای ایراد نداشت.

جناب آقای رئیس جمهور

آنچه گذشت تنها نحوه رفتار با من نبود، بلکه اینجانب در طول مدت زندان شاهد رفتار مشابه با سایرین بوده ام که متأسفانه این تخلفات صریح از قانون اساسی و شرع انور در دوران زمامداری جناب عالی صورت گرفته است. بنابراین شخص جناب عالی، به عنوان رئیس قوه مجریه که سوگند برای حفظ قانون اساسی - که تصریح دارد «شکنجه ممنوع است» (اصل ۳۸) - خورده اید، در این رابطه مسؤول بوده و امیدوارم نسبت به نحوه رفتار با زندانیان و شیوه بازجویی ها دستور رسیدگی های لازم را بدهید. مضافاً امیدوارم این نامه موجب پرونده سازی مجدد علیه من نشود، اگرچه نوشتن آن با علم و آگاهی نسبت به احتمال وقوع هر نوع عواقبی بوده است.

بعد از مصاحبه مرا در اواخر آبان ۱۳۶۹ از زندان آزاد ساختند و در

اردیبهشت ۱۳۷۰ برای محاکمه احضار نمودند و در دادگاهی که اینجانب به عنوان متهم، نماینده دادستان که کیفرخواست را قرائت کرد و قاضی که بر دادگاه ریاست می نمود تنها اعضای آن بودیم، محاکمه کردند. البته امکان انتخاب وکیل با من مطرح شد ولی توصیه کردند که اگر این کار را نکنم کارم با سرعت و سهولت بیشتری به نتیجه خواهد رسید که اینجانب نیز این مطلب را پذیرفتم. متن کیفرخواست شامل اتهاماتی بر اساس امضا نامه ۹۰ امضایی بود. بدین صورت که متن و انتشار نامه را با تعبیر و تفسیرهایی قیام علیه امنیت کشور، توهین به مقامات حاکمیت و همسویی با استکبار جهانی بر علیه نظام جمهوری اسلامی ایران تلقی کرده و مرا، به خاطر امضا و نقش مؤثر در تهیه و توزیع نامه، مجرم به آن جرائم شمردند! و از من خواسته شد تا از محضر دادگاه درخواست عفو کنم! اینجانب در دفاع از خود به اختصار بیان داشتم که به عنوان امضاکننده نامه مزبور هیچ گاه چنان معانی از متن آن استنباط نکرده بودم و مسلماً در زندگی گناهای داشته‌ام که برای آن‌ها از خداوند طلب عفو و بخشایش می‌نمایم. بدین ترتیب کیفرخواست و موارد اتهام من کلاً تحلیلی از نامه ۹۰ امضایی بوده و هیچ ارتباطی به مسائلی که در ارتباط با آن‌ها دستگیر و به زندان رفته و شکنجه شده بودم نداشت! در پایان مرا به دو سال حبس تعلیقی و ۲۰ ضربه شلاق محکوم کردند که البته بخش شلاق اجرا نشد.

حضرت آقای رئیس جمهور

نه تنها من، بلکه هیچ منصفی نمی‌تواند پیشرفت‌های بارزی که در مدت عمر جمهوری اسلامی ایران و عمدتاً در دوران ریاست جمهوری

جنابعالی، در امر عمران و آبادی کشور به عمل آمده انکار کند. ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ، احداث واحدهای عظیم نفت و پتروشیمی، سدها، جاده‌ها، توسعه چشمگیر شبکه برق و مخابرات و کارخانجات مختلفی که در شئون مختلف صنعت از فولاد گرفته تا سیمان به بهره‌برداری رسیده یا می‌رسند و همچنین آبادانی‌ها و زیباسازی‌های درون‌شهری در پایتخت و سایر شهرها و مضافاً تحولاتی که در اموری چون هنر و موسیقی و تولید انواع گل در کشور روی داده، جای انکار ندارد. همگی مطالبی است که جنابعالی در سخنرانی‌های مختلف خود به آن‌ها پرداخته‌اید و پاسخ دندان‌شکن به همه آن‌هایی است که اعتقاد به اسلام را مغایر پیشرفت و ترقی در زندگی دنیا شمرده و همواره ندا در داده و می‌دهند که «می‌خواهند در ایران مردم را به ۱۴۰۰ سال پیش برگردانند!» هرچند انکاری نیست که رجعت به صدر اسلام، به لحاظ عدالت و امانت و اخلاق و به طور کلی آن اهدافی که دین برای برپایی آن‌ها نازل شده، مایه افتخار خواهد بود ولی رجعت به لحاظ شکل زندگی، همان تهمتی است که ناجوانمردانه می‌زدند و خوشبختانه پیشرفت‌هایی که ذکر شد بی‌محتوایی این ادعا را به ثبوت رسانده است. اما جنابعالی باید به خوبی بدانید که تا این پیشرفت‌ها با عدالت و آزادی و امنیت اجتماعی قرین نشود، از ثبات و ثمرات لازم برخوردار نخواهد بود. زیرا مردم تا احساس آزادی و عدالت و قانون نکنند، پیشرفت‌های فیزیکی برایشان مفهومی نخواهد داشت و احساس خوشبختی نخواهند کرد. در شرایطی که کسی نتواند آزادانه «ما فی الضمیر» اش را بگوید و به خاطر مخالفت و ابراز نارضایتی دچار زندان و شکنجه گردد و هیچ دادرسی در دستگاه قضایی و اداری نیابد، تنها افزایش تولیدات و توسعه صنایع و آبادانی‌ها،

برای آحاد ملت رضایت خاطر به بار نمی‌آورد و رهگشای تعالی و قوام نظام نخواهد بود. این سخن امام راحل که در مواضع گوناگون فرمودند: «ما برای اقتصاد انقلاب نکردیم» بسیار صحیح است، زیرا چه بسیار حکومت‌ها که بی‌اعتنا به مبانی عدالت و آزادی‌ها و ایفای نقش و لزوم «احساس رضایت» و خوشبختی مردم، فقط راه توسعه صنعتی و عمران و آبادانی‌ها را پیش گرفتند و بعد از مدتی به بن‌بست رسیدند و آبادانی‌ها و تسهیلاتی هم که پیش آوردند رهگشای نجاتشان از بن‌بست نبود.

جناب آقای رئیس‌جمهور

من این نامه را به امید صلاح و برای آن می‌نویسم تا سازندگی‌های شما با آزادی و عدالت و قانون همراه شده و از خطرات مصون ماند و به نتایجی که درخور آن است برسد. هر نوع براندازی مهلک است، تنها رهگشای سعادت این ملک آن است که نظام جمهوری اسلامی ایران، پایدار و برقرار، بماند و هر نوع اصلاحی را نیز بپذیرد. من با این قصد و نیت به «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» پیوستم و تا آنجا که اطلاع دارم همه فعالان جمعیت نیز هدفی جز این نداشتند. جنابعالی مسلم بدانید آن‌ها که بر ادامه ضرب و شتم‌ها اصرار می‌ورزند، مصلحین این آب و خاک و نظام جمهوری اسلامی ایران نیستند. شلاق را باید من و شما در برابر دشمنان مشترک به دست گیریم و پاسخ یاوه‌هایی را که امروزه از اطراف و اکناف علیه جمهوری اسلامی ایران سروده می‌شود بدهیم. و مناسب‌ترین پاسخ آن است که همپای برنامه‌های عمران و سازندگی، آزادی‌ها و حقوق ملت چنان‌که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده برقرار شود. بگذارید این مملکت کشور بحث آزاد گردد،

مخالفان تحمل شوند و زندان‌ها را کسانی که جز گفتن و نوشتن نظر خود کاری نکرده‌اند، اشغال نکنند. تنها در چنین محیطی است که سازندگی‌ها از شکوفایی لازم برخوردار و «خوشبختی» خواهد آفرید و وزارت اطلاعات نیز که مسلماً در آن افراد شایسته و با حسن نیت وجود دارند، در موضع اصلی خود به عنوان حافظ آزادی از خطر توطئه‌ها قرار خواهد گرفت، زیرا «آزادی» و «امنیت» دو روی یک سکه‌اند و برقراری امنیت، در شرایط سرکوب و فقدان آزادی، هنری نیست. جنابعالی در صف معتقدان مکتبی که به سلاح منطق مجهز است، با برنامه‌های به‌ثمررسیده از آبادانی و سازندگی و موقعیت مطلوب برای ادامه آن‌ها، ثبات سیاسی و موضع قوی در صحنه بین‌المللی، حیث است که سراغ سرکوب روید و مستمسک بی‌دلیل به دست بدخواهان و یاوه‌گویانی دهید که جز به مطامع استعماری خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند. برای من تردیدی نیست که این کشور می‌تواند تحت لوای جمهوری اسلامی به افتخارات عظیم نایل آید. شما خشونت‌ها را بزداید و راه پیشرفت این آرزو را هموار سازید. مطمئن باشید آزادی و محبت غوغا می‌کند و آن دلبستگی و انرژی که تحت این شرایط آزاد خواهد گردید، ما را در برابر هر تحریمی مصون ساخته دشمنانمان را مأیوس و بر تعداد دوستان خواهد افزود.

با تقدیم احترام

فرهاد بهیانی

تهرورماه ۱۳۷۵

پیوست ۴

در انتخابات اخیر مجلس (مجلس ششم) آقای هاشمی رفسنجانی نامزد نمایندگی از تهران بود و پیش از انتخابات مصاحبه‌ای با روزنامه همشهری (۱۳۷۸/۱۰/۲۰) انجام داد که سؤالاتی را برانگیخت. از جمله اینجانب، با توجه به تجارب گذشته، مطلبی در این باره نوشتم که در روزنامه عصر آزادگان (۱۳۷۹/۱۱/۳) به چاپ رسید و با توجه به ارتباط مطلب با موضوع این خاطرات، عیناً منعکس می‌گردد.

شرح دلی با هاشمی رفسنجانی^۱

مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی با روزنامه همشهری و سخنان اخیر ایشان نگارنده را به عنوان خواننده‌ای بی طرف، به این جمع‌بندی رساند که:

یکم، ایشان همواره با حرکت‌های افراطی مخالف بوده و جلوی افراط‌ها را می‌گرفته است، در دولت ایشان کشور به سازندگی چشمگیر و قطع رشته‌های وابستگی رسید، بهترین استفاده‌ها از ارز به عمل آمد، نرخ تورم در پایین‌ترین حد بود، وزارت اطلاعات تمیزترین دوره را داشت و سیاست خارجی به موفقیت‌های بزرگ نایل آمد، مسأله

۱. عصر آزادگان، ۱۳۷۹/۱۱/۳.

عربستان و مصر حل شد و با ترکیه بهترین روابط برقرار گردید و آمریکایی‌ها از آن صراحت ضدیت با ما پایین آمدند و خلاصه دوران تصدی ایشان بر دولت، کم‌عیب و خطا بوده چه بسا آنچه از تسهیلات و محسنات که اکنون داریم، از سر فعالیت‌های آن دوران بوده است، چنان‌که می‌فرمایند: «اگر وضعیت ما با روسیه مناسب است این مسأله را من در دیدار با گورباچف پایه‌گذاری کردم و سیاست مناسب ما با چین نیز عمدتاً در دیدار من از چین حادث شد»^۱.

دوم، اینکه ایشان از قبول مناصب احتراز داشته و مشاغل و مقامات به نامبرده تکلیف و تحمیل می‌شده است، چنان‌که می‌فرمایند: «از اولی که وارد مسائل بعد از انقلاب شدم همیشه به جایی رسیدم که گفتند این تکلیف تو است. در اولین هیأتی که امام می‌فرستادند برای نفت، برای من تعیین تکلیف کرده بودند که تو باید بروی. بعد از انقلاب گفتند باید به وزارت کشور بروم. بعد از آن مجلس را به من تحمیل کردند، بعد از آن فرماندهی جنگ را... این بار هم همین‌طور، گفتند که حالا تجربه‌ای داری سابقه‌ای داری (باید به مجلس بروی) و آخرین چیزی که کمک کرد به (تصمیم من) مخالفت خارجی‌ها با حضور من در مجلس بود، فکر کردم اگر خدا از من سؤال بکند، چه جوابی می‌دهم؟»

و سوم، صریحاً می‌گویند که: «انقلاب با پشتتازی روحانیت به ثمر رسید و اگر این پشتوانه از آن جدا شود تضمین بقاء ندارد»^۲ و همین مطلب را در نماز جمعه نیز تأکید کردند، که البته این سخن، به موازات بیان واقعیت، مشعر بر این معنا نیز هست که ایشان و انقلاب، اجزای به هم پیوسته یکدیگرند و نظام، بی‌حضور چنین افرادی که به همه

۱. همنه‌ری، ۱۳۷۸/۱۰/۲۰.

۲. همنه‌ری، ۱۳۷۸/۱۰/۱۹.

مقوله‌ها از اقتصاد تا فرهنگ توجه داشته و سکان کشتی کشور را به سوی ترقیات هدایت کرده‌اند، تضمین بقاء ندارد. اتفاقاً نگارنده نیز چندان معارض این نتیجه‌گیری نیست، فقط آرزو دارد که آقای هاشمی رفسنجانی و سلک ایشان، حال که سرنوشت انقلاب و نظام با سرنوشت ایشان همراه است، پس چه بهتر که خوب و آبرومند باقی بمانند و با توجه به این نیت اصلاحی است که می‌خواهم شمه‌ای از آنچه بر من - به عنوان یکی از امضاکنندگان نامه سرگشاده مورخ اردیبهشت سال ۱۳۶۹ به حضور ایشان - گذشت، در اینجا بیان کنم و در حقیقت آنچه را یار دیرین محمد توسلی به اجمال برگزار کرد^۱، مختصراً تفصیل دهم. آری، مرا حدود ۳ ماه بعد از انتشار نامه‌ای که به نامه «۹۰ امضایی» معروف شد، به اتفاق ۲۲ نفر دیگر از امضاکنندگان نامه، در تهران دستگیر و با چشمان بسته به زندان بردند. فقط یک مورد از تعزیرهایی را که مکرر انجام شد - تا جایی که به علت تجمع آب در پاها دچار بی‌آبی بدن گردیده و با تزریق متعدد سرم به علاجم پرداختند - در اینجا، به عنوان نمونه‌ای از رفتارها با دستگیرشدگان، شرح می‌دهم.

تصور می‌کنم دهمین روز من در زندان بود که صبح اول وقت مرا از سلول انفرادی به بازجویی بردند. دو بازجو که یکی از آنها نقش اصلی داشت و به او «حاجی آقا» می‌گفتند، مرا روی صندلی نشانده و کنارم ایستادند. فردی که عنوان دستیار داشت و به «آقای ۲۵» موسوم بود، رو برویم ایستاد. یکی دو سؤال اول خاطر من نیست، ولی ناگهان حاجی آقا پرسید: شیخ فضل‌الله نوری را کی کشت؟ گفتم: خاطر من نیست، مثل اینکه توسط مجتهدی محاکمه شد و به اعدام محکوم گردید. به یک‌باره

۱. عمر آزادگان، ۱۰/۲۱، ۱۳۷۸.

به اشاره حاجی آقا، آقای ۲۵ چنان سیلی بر گوشم زد که احساس کردم نزدیک است نقش بر زمین شوم. دو سه سؤال دیگر نیز از این قبیل مطرح شد و به دنبال هر سؤال، یک سیلی نوش جان می‌کردم. تا اینکه حاجی آقا با تغیر و به مانند کسی که کاسه صبرش لبریز شده باشد، پرسید: فضل الله بر قعی کیست؟ و من که از شدت و تعدد سیلی‌ها گیج شده بودم، متعجبانه پرسیدم: فضل الله بر قعی؟ من به او چکار دارم؟ حاجی آقا منتظر پایان جمله من نشد، گفت: بلند شو، خجالت بکش و سه نفری مرا از روی صندلی بلند کرده و به اتاق کوچک و تاریکی در زیرزمین بردند و در حالی که انواع ناسزاها نثارم می‌شد - از جمله آن که ای [...]. ما به اندازه تمام جمعیت و نهضت روی تو یکی سرمایه گذاری کرده‌ایم و حالا این طوری جواب می‌دهی؟ - به روی شکم روی تخت چوبی خوابانده دست‌ها و پاهایم را زنجیر بستند و حاجی آقا روی پلکان نشسته به آقای ۲۵ فرمان داد که: بزن! او هم متأسفانه بعد از گفتن «بسم الله» مشغول زدن شد و ضربات شلاق چوبی یکی بعد از دیگری بر پاهایم فرود می‌آمد تا جایی که در آخرین رمق‌ها فریاد کردم یا الله! و حاجی آقا که منتظر همین مرحله بود، با پر خاش پرسید: چی گفتی؟ نام الله را بر زبان آوردی؟ آقای ۲۵ برو به شماره ۲! آن‌گاه نامبرده فقط دو ضربه با شلاق شماره ۲ بر پاهای من زد که از حال رفتم... وای به بیچارگانی که کارشان به شلاق شماره ۳ می‌رسید!

آری، برادر عزیز آقای هاشمی رفسنجانی، در زندان‌های آن دوران با منتقدین چنین می‌رفت. وقتی ما را که هیچ کار پنهانی نداشته و تمام فعالیت‌هایمان علنی و در چارچوب قانون و با هدف اجرای قانون بود، چنین به خاطر امضای نامه‌ای خطاب به رئیس‌جمهور مورد آزار قرار می‌دادند، وای بر سایرین و اگر با من که در آن زمان ۵۱ سال داشتم و

تحملم محدود بود چنین کردند، وای بر جوان ترها! اشتباه نشود، من این مطالب را به قصد مظلوم نمایی نمی نویسم. زیرا متأسفانه تحملم محدود بود و می پذیرم که در برابر فشارهای زندان ضعیف عمل کردم. به علاوه اذعان دارم که مأموران عادی زندان روی هم رفته مردمان بدی نبودند و باید بگویم که وضع بهداشت و غذای زندان نیز جای ایراد نداشت. همچنین قصدم از این سطور شکایت و انتقامجویی نیست، زیرا معتقدم جامعه ما بیش از هر چیز اکنون به گذشت و رأفت نیاز دارد و حتی برای آن حاجی آقا و آقای ۲۵ آرزوی خیر و هدایت دارم. مقصود، فقط تلاشی در پیگیری این امید و آرزو است که جامعه ما به سوی اعتدال و ملایمت رود و صلابت‌ها از اشخاص به قانون منتقل گردد.

بنابر آنچه که گفتم، حتی مقصود من این نیست که مسؤلیت همه این‌گونه اعمال را متوجه شخص هاشمی رفسنجانی سازم، چه آن قدرها بی انصاف نیستم. فقط امیدواریم آقای هاشمی در ارزیابی این امور به سادگی گذر نکنند. خود هم امیدوارم که به زیاده روی و اولترا اصلاح طلبی نرفته باشم و سختم تنها به قصد اصلاح و به دور از عصبیت مطرح شده باشد. از خداوند متعال می خواهم که اصلاح طلبان این ملک، راه تعدیل و انصاف را در هنگام نقد فراموش نکنند و همه مشکلات دوران انقلاب و جنگ را بر سر یک نفر خالی نکنند، زیرا جامعه‌ای که با مشکلات پیچیده فرهنگی و روحی دست به گریبان است، راه اصلاح آن راهی نیست که سریع به نتیجه برسد و پویندگان این راه به آب و نانی برسند. ما به نسل‌های آینده و فرزندان همان حاج آقاها و ۲۵ها دل بسته‌ایم تا کشور خویش را، در پناه حاکمیت قانون و معنویت دینی و اخلاقی به دور از دغدغه‌های زندان و آزار، بسازند.

پیوست ۵

در مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی با جمعی از خبرنگاران داخلی و خارجی مورخ آذرماه ۱۳۷۸، از ایشان سؤال شد «در اوایل دوره ریاست جمهوری شما گروهی در زمینه مسائل کشور نامه‌ای به شما نوشتند. اما برخی از آنان پس از مدتی بازداشت شدند؟» نامبرده در پاسخ گفتند: «بازداشت‌ها اگر مربوط به نامه می‌شده کار نادرستی بوده است و طبعاً ما هم باید رسیدگی می‌کردیم. اما اگر مربوط به نامه مذکور نبوده، باید سیر طبیعی خودش را طی می‌کرد و بعید است مربوط به نامه باشد. عکس‌العمل جمعی از بازداشت‌شدگان نامه «۹۰امضایی» را به این گفتار در زیر بخوانید.^۱

به سوی ایرانی عاری از شکنجه و آزار^۲

اعتراض جمعی از بازداشت‌شدگان نامه «۹۰امضایی» گروه سیاسی، حکایت نامه معروف به «۹۰امضایی» که در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۹ توسط جمعی از فعالان سیاسی و دگراندیشان خطاب به رئیس‌جمهور وقت (اکبر هاشمی رفسنجانی) نوشته و متعاقب آن موجب بازداشت ۲۳ نفر از امضاکنندگان نامه شد، با ورود هاشمی رفسنجانی به صحنه انتخابات، بار دیگر مطرح شده است.

۱. روزنامه فتح، ۱۳/۱۱/۱۳۷۸.

۲. فتح، ۱۴ بهمن ۱۳۷۸.

اظهار نظرهای اخیر هاشمی رفسنجانی در خصوص این نامه در مصاحبه‌های اخیر موجب واکنش‌هایی شده است. از جمله ۱۸ تن از امضاکنندگان آن نامه، در اطلاعیه‌ای، دیدگاه‌های خود را مطرح کردند. جهت اطلاع علاقه‌مندان متن کامل آن در پی درج می‌شود.

ملت شریف ایران

نیک به خاطر دارید که در اوایل اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۹، نامه‌ای به امضای ۹۰ نفر از شخصیت‌های ملی-اسلامی خطاب به رئیس‌جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی، که مسئولیت اجرایی و اداره مملکت را به عهده داشت، نوشته شد و ضمن تحلیل شرایطی سیاسی-اجتماعی، موارد زیر را از ایشان درخواست کرد:

۱. جلوگیری از خلاف‌ها و خرابی‌ها و انعقاد قراردادهای اسارت‌آور با بیگانگان.

۲. بازگرداندن حقوق قانونی مردم مصرح در فصول سوم و پنجم قانون اساسی و جلوگیری از سیاست‌های سرکوب.

۳. آزادی و تأمین فعالیت احزاب و مطبوعات و استقرار حاکمیت ملت.

در میان امضاکنندگان نامه شخصیت‌های شناخته‌شده‌ای همچون: آیت‌الله سیدابوالفضل زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر اسدالله مبشری، سرهنگ غلامرضا نجاتی، جلال غنی‌زاده، حاج سید محمود مانیان، محمدتقی انوری و علی‌اکبر زرینه‌باف وجود داشتند که دار فانی را وداع گفته و به رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

متعاقب این جریان ۲۳ نفر از امضاکنندگان نامه که به زعم

دست‌اندرکاران از عوامل مؤثر در انتشار این نامه بودند دستگیر شده و عموماً تحت سخت‌ترین شکنجه‌های قرون وسطایی قرار گرفتند تا حاضر به مصاحبه تلویزیونی و بیان آنچه بر آن‌ها دیکته می‌شد، یعنی اعتراف به ارتباط با بیگانگان و جاسوسی در دوران جنگ گردند. به علاوه عده‌ای نیز در شهرستان‌ها دستگیر و در همان محل زندانی و محکوم شدند.

۱۴ نفر از این عده پس از حدود شش ماه اسارت در سلول انفرادی و شکنجه‌های جسمی و روحی آزاد گردیده و ۹ نفر باقیمانده در دادگاه انقلاب بدون وکیل مدافع و امکان مطالعه پرونده محکوم گردیدند. مسلماً شکنجه دادن افرادی که عموماً عمری را در مبارزه با استبداد و خودکامگی رژیم پهلوی در زندان‌ها به سر برده و بعضاً در رده‌های سنی ۶۰-۷۰ سال بودند و جز مخالفت‌های علنی و آشکار در چارچوب قانون اساسی اسرار و اطلاعاتی پنهانی نداشتند که نیاز به شلاق باشد، با هیچ ملاکی قابل توجیه نیست. شلاق‌زدن‌های متوالی (به عنوان تعزیر) که بعضاً منجر به نارسایی‌های کلیوی و صدمات قلبی و عصبی شد، به خاطر درهم شکستن درونی و تسلیم تام و تمام به هر آنچه در بازجویی‌ها می‌خواستند، چگونه با «اصل برائت» در قانون اساسی که زیربنای قضای اسلامی است، قابل توجیه است؟ آیا نگارش نامه‌ای سرگشاده به رئیس‌جمهور مملکت، هرچند با کلمات صریح و خالی از مجامله، باید در جامعه اسلامی دچار چنین عواقبی که مغایر با ابتدایی‌ترین اصول انسانی و اسلامی است شود؟ متأسفانه آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مورخ ۱۳۷۸/۹/۳۰ خود با جمع کثیری از خبرنگاران داخلی و خارجی که از صدا و سیما جمهوری اسلامی

ایران پخش و در روزنامه‌ها نیز پوشش گسترده داده شد، ضمن پاسخگویی به پرسشگران از جمله در پاسخ به خبرنگار آفتاب امروز که سؤال کرده بود: «در اوایل دوره اول ریاست جمهوری شما گروهی در زمینه مسائل کشور نامه‌ای به شما نوشتند، اما برخی از آنان پس از مدتی بازداشت شدند». با زیرکی و تجاehl عارفانه گفتند: «بازداشت‌ها اگر مربوط به نامه می‌شده کار نادرستی بوده است و طبعاً ما هم باید رسیدگی می‌کردیم، اما اگر مربوط به نامه مذکور نبوده باید سیر طبیعی خودش را طی می‌کرد و بعید است مربوط به نامه باشد».

هرچند قریب ده سال از ماجرای نامه معروف به ۹۰ امضایی می‌گذرد، با این حال فراموشی و نسیان آقای هاشمی رفسنجانی نسبت به امری که بر حسب موقعیتشان باید خود از تصمیم‌گیرندگان اصلی آن بوده باشند جای شگفتی دارد. به علاوه ابراز آشکار چنین سخنان خلاف واقع در محضر عموم از یک روحانی که از شخصیت‌های اصلی انقلاب و حاکمیت بوده‌اند، مایه بسی تأسف است. ایشان از خاطر برده‌اند که در همان تاریخ در مصاحبه با خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند بدون نگرانی از عواقب اخروی تهمت و بهتان و قبل از محاکمه و محکومیت دستگیرشدگان تصریح کردند: «لیبرال‌هایی که اخیراً دستگیر شده‌اند کسانی بوده‌اند که ماهیت جاسوسی پیدا کرده‌اند و از آمریکا دستور می‌گرفته‌اند». هماهنگ با آقای هاشمی رفسنجانی، آقای محمد یزدی رئیس پیشین قوه قضائیه و برخی مقامات رسمی در رسانه‌های گروهی این اتهام را پر و بال دادند و سعی کردند به شیوه‌های مختلف آنرا به اصطلاح جا بیندازند! اما هرچند در تبلیغات رسانه‌ای برای از میدان به در کردن منتقدین اتهامات جاسوسی و اقدام علیه امنیت کشور را وارد

ساختند، سرانجام پس از یک سال زندان در سلول‌های انفرادی و اتاق‌های دربسته و ده‌ها جلسه بازجویی، با کیفرخواستی که منحصرأ متن نامه را از مصادیق نشر اکاذیب و توهین به مسؤولان تلقی می‌کرد — و بدون اشاره به اتهامات تبلیغ‌شده — این عده را به ۶ ماه تا ۳ سال زندان و ۲۵-۴۰ ضربه شلاق محکوم کردند!

اینک ۱۴ نفر از ۹۰ نفر امضاکنندگان نامه دار فانی را وداع گفته و سه تن از جمع ۲۳ نفر دستگیرشدگان پس از آزادی به دنبال آثار و عوارض مصائب زندان به لقای ربوبی پیوسته‌اند.^۱ بازگو کردن این خاطرات تلخ در آستانه انتخابات مجلس و آغاز تبلیغات توخالی با ادعای آزادگی و علاقه‌مندی به توسعه سیاسی از ناحیه کسانی که خود از عوامل اصلی این خشونت‌ها بوده‌اند، نه به خاطر افشاگری و برملا ساختن تعارضات میان ادعا و عمل بلکه به خاطر عبرت‌گیری و هشدار است، تا دیگر هرگز در وطن خود شاهد شکنجه و آزار افراد به ویژه به خاطر عقیده و آرمان نباشیم.

۱۲ بهمن ۱۳۷۸

علی اردلان، عبدالعلی بازرگان، محمدحسین بنی‌اسدی، فرهاد بهبهانی، محمد توسلی، حبیب‌الله داوران، عزت‌الله سبحانی، حسین شاه‌حسینی، ابوالفضل میرشمس شهبهانی، عباس قائم‌الصباحی، هاشم صباغیان، رضا صدر، سیدعلی اصغر غروی، هرمز ممیزی، خسرو منصوریان، نظام‌الدین موحد، محمود نعیم‌پور، حبیب یکتا.

۱. امیرتوکل امیرابراهیمی، اکبر زرینه‌یاف و ابراهیم عینکچی.

پیوست ۶

در اواخر سال ۱۳۷۹ جمعی از اعضای نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی، دستگیر و زندانی شدند. این دستگیری‌ها اعتراضاتی را در مجلس ششم برانگیخت و در مقابل، نمایندگان از جناح اقلیت به دفاع برخاستند. اینجانب و دکتر حبیب داوران نامه شکوائیه‌ای در این ارتباط به کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی نوشتیم که خبر آن در برخی روزنامه‌ها منعکس شد. متن نامه را در این پیوست بخوانید.

ریاست محترم کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی

به نام خدا

با سلام، نظر جنابعالی و سایر اعضای محترم کمیسیون را به مراتب زیر جلب می‌نماید:

آقای علی امامی‌راد نماینده کوهدشت، در نطق پیش از دستور خود در مجلس در ارتباط با دستگیری‌های اخیر از نهضت آزادی ایران و ائتلاف نیروهای ملی-مذهبی، گفته‌اند: «در زمان امام راحل (ره) وقتی همین آقایان همسو و همراه با آمریکا و عراق، دفاع مقدس را زیر سؤال بردند و اعلامیه معروف نودنفری را امضا کردند وزارت اطلاعات وقت هم اقدام به دستگیری آنان نمود... و بعضی از آقایان که امروز در مجلس به نطق‌های آن‌چنانی احسنت می‌گویند، آن روز از آن نطق‌ها و یا

نطق‌های دیگر حمایت می‌کردند.^۱ همچنین نماینده مزبور طی مصاحبه با نشریه نوردوز گفته است: «این‌ها ۹۰ نفر بودند که مثل ستون پنجم آمریکا و عراق عمل کرده و روحیه رزمندگان را تضعیف می‌کردند. به همین دلیل همان موقع آن‌ها دستگیر شدند و با آن‌ها برخورد شد...»^۲ اینجانبان، امضاکنندگان زیر که دو نفر از امضاکنندگان اعلامیه معروف به «۹۰ امضایی» بوده و در آن‌زمان دستگیر و محاکمه شدیم، مراتب زیر را جهت روشنی ذهن جنابعالی و دیگر اعضای محترم کمیسیون و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی به عرض می‌رسانیم تا هر طور صلاح می‌دانند نسبت به مطالب خلاف واقعی که نماینده فوق‌الذکر ابراز داشته اقدام شود.

اولاً، امضاکنندگان اعلامیه مورد اشاره شخصیت‌های شناخته‌شده‌ای از این آب و خاک چون مرحوم آیت‌الله سیدابوالفضل زنجانی، شادروان مهندس مهدی بازرگان و آقای دکتر یدالله سبحانی بودند که کارنامه سیاسی و اجتماعی آن‌ها بر همگان روشن بوده و پیش از آنکه حتی عناصری چون آقای امامی‌راد پا به عرصه حیات گذارند، عمری را در مبارزه برای احقاق حقوق ملت ایران سپری کردند و در این راه مصائب فراوان دیدند.

ثانیاً، در زمان انتشار اعلامیه، جنگ ایران و عراق خاتمه یافته و هر دو کشور قطعنامه شورای امنیت را در توقف جنگ پذیرفته بودند.

ثالثاً، مفاد اعلامیه «۹۰ امضایی» که خطاب به رئیس جمهور وقت بود، دلسوزانه به شرح مشکلات کشور و انقلاب پرداخته راهکارهایی را جهت خروج از مصائب پیشنهاد کرده بود که اگر به آن راهکارها توجه شده و مورد عمل قرار می‌گرفت، شاید بسیاری از معضلات سیاسی و

اقتصادی و اجتماعی امروز در میان نبود و ۱۰ سال گذشته را در تحقق بازسازی‌ها و دستیابی به جامعه مدنی، چنین رایگان و توأم با ضایعات فراوان، از دست نمی‌دادیم.

رابعاً، در کیفرخواست و اتهامات ما در دادگاه انقلاب، هیچ ذکری از «همسویی با آمریکا و عراق» نبود و محکومیت ما صرفاً به دلیل عمده اهانت به مقامات اجرایی کشور و مواردی حول آن صورت گرفت. خامساً، شایان توجه است که شاید در هیچ کشوری سابقه نداشته باشد که اتباع آن چنین آسان یکدیگر را به جاسوسی و نوکری بیگانگان متهم کنند و این‌گونه بی‌اخلاقی‌ها که متأسفانه به دلایل گوناگون تاریخی و اجتماعی در جامعه ما رایج بوده، همواره اسباب حقارت ایران و ایرانیان را در جامعه بین‌المللی فراهم کرده است و به هیچ‌وجه در شأن یک نماینده مجلس نبود که چنین یک‌سویه و بی‌پروا در تریبون رسمی به قضاوت نشیند و نسبت‌هایی به جمعی از متدینین و آزادیخواهان این کشور دهد که به قول معروف «با هفتاد من سیریش به آن‌ها نمی‌چسبد!» مسلماً نام نیک دیگران را - خصوصاً وقتی دستشان از دار دنیا کوتاه بوده و یا امکان پاسخگویی ندارند - خدشه‌دار ساختن، چیزی از آن‌ها نمی‌کاهد، بلکه تهمت‌زننده را بی‌اعتبار می‌سازد. از این‌رو ما از نماینده محترم که خصوصاً داغ اسلامیت بر پیشانی دارد، می‌خواهیم که در صدد تصحیح کلام خود برآید و از آنجا که برای ساحت نمایندگی مردم و مجلس شورای اسلامی احترام قائلیم، این موضوع را نه با مراجع قضایی، بلکه فقط با آن کمیسیون در میان گذاشتیم.

یا تقدیم احترام

دکتر حبیب داوران، فرهاد بهبهانی^۱

پیوست ۷

اظهارات حسین شریعتمداری

در جلسه دادگاه رسیدگی به شکایت حمیدرضا جلالی پور (رئیس شورای سیاستگذاری عصر آزادگان) از نشریه کیهان، حسین شریعتمداری (مسئول نشریه) اظهار داشت: «کیهان به ایستادگی در برابر دشمنان تابلودار نظام در عرصه فرهنگ و سیاست و اقتصاد افتخار می‌کند و دشمنی گردانندگان روزنامه‌های زنجیره‌ای با کیهان را در فهرست افتخارات خود ثبت می‌نماید. آقای فرهاد بهبهانی که هم‌اکنون از همکاران روزنامه‌های زنجیره‌ای است در مصاحبه رادیو تلویزیونی با صراحت به خیانت و همکاری خود و برخی دیگر از اعضای نهضت آزادی و جمعیت غیرقانونی دفاع از آزادی با سازمان سیا و اسرائیل اعتراف کرده»^۱.

در پاسخ این مطالب، اینجانب نوشته‌ای تحت عنوان «ماجرای من و حسین شریعتمداری» به روزنامه عصر آزادگان دادم که در شماره ۱۱۵ آن روزنامه مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۵ به چاپ رسید. متعاقباً اظهار لطف کیهان نسبت به اینجانب در شماره مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۹ آن نشریه، تحت عنوان «ما که دست بر نمی‌داریم»، مشاهده شد که خواندنی است. این مقالات را در این پیوست بخوانید.

۱. کیهان، ۱۳۷۸/۱۱/۲۴.

ماجرای من و حسین شریعتمداری

در مجلس ختم مرحوم اردلان، اظهار لطف! حسین شریعتمداری را نسبت به خودم طی سخنان او در دادگاه که در شماره‌های مورخ ۲۵ و ۲۶ بهمن‌ماه روزنامه کیهان به چاپ رسیده است، شنیدم. یکی از دوستان می‌گفت: تبریک می‌گویم دشنام گرفتن از «کیهانیان» سعادت‌ی است که برای هر کس پیش نمی‌آید، با این زمینه می‌توانی در دوره آینده کاندید وکالت مجلس بشوی! ولی من معتقدم که این سخن در مورد من اغراق است، زیرا تخصص و تهمت و تهاجم شریعتمداری و کیهان، ودیعه‌ای است که پیش از این‌ها بزرگانی را در این سرزمین شامل شده بود و اینکه اکنون نامبرده از آن بزرگان گذر کرده و به من رسیده است، باید آن را پیش از هر چیز معلول سقوط استاندارد و تنزل گزیده‌های شریعتمداری دانست و نه خصوصیتی درباره من!

به هر حال، مدیر کیهان در مقام پاسخ به شکایت جلالی‌پور، به قول نویسنده گزارش، به «افشاگری» در مورد همکاران وی در عصر آزادگان پرداخته و از جمله درباره این حقیر سراپا تقصیر می‌گوید که در اعترافات تلویزیونی، اقرار به همکاری خود و یارانم در جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، با سازمان سیا و اسرائیل و نقش ستون پنجم در جنگ ایران و عراق داشته‌ام!

البته حق این بود که من پاسخ به آن اظهارات را به همان جریده کیهان می‌فرستادم، اما چون از چاپ مطالبم در آن نشریه مأیوسم، به اجبار این زحمت را برای عصر آزادگان فراهم کرده از اینکه در این دوران حساس فضای روزنامه را برای پاسخ به چنان مطالب بی‌پایه‌ای اشغال می‌کنم، عذر تقصیر طلبیده گفته‌هایم را خلاصه می‌کنم:

۱. شریعتمداری خود نیک می‌داند که آن اقراریر در چه شرایطی گرفته شد. از نظر اطمینان، برای او تجدید خاطره می‌کنم، هرچند نمی‌خواهم که در این دوران شاد که ملت ما انتخابات پرشوری را پشت سر نهاده و شکر خدا به سوی نهادینه شدن انتخابات آزاد پیش می‌رویم و نظام جمهوری اسلامی در جریان تحول و رو به تکامل است، اذهان خوانندگان را با شرح ماجراهای تلخ آزرده سازم. اما چاره‌ای نیست، مختصر می‌گویم. تصور می‌کنم حدود یک ماه و نیم از دستگیری من می‌گذشت که روزی مرا نمی‌دانم بعد از چندمین تعزیر، از آن زیرزمین تاریک به اتاق بازجویی بردند. شش هفته بود که از خانه و خانواده‌ام خبر نداشتم و محیط زندگی من در سلول انفرادی و یا زیرزمین تعزیرات خلاصه می‌شد و تنها معاشرینم حاجی آقای بازجو و همکار او آقای ۲۵ بودند. پاهایم در نتیجه تعزیرات مکرر، علی‌رغم درجازدن‌های متوالی روی سنگفرش حیات زندان، کاملاً کبود و متورم شده و آب بدن و رمق‌هایم به ته رسیده بود. به زحمت روی صندلی اتاق بازجویی نشستم. حاجی آقا با عصبانیت پرسید: بالاخره می‌گویی که وقتی برای گرفتن ویزا به سفارت آمریکا در ترکیه رفتی چه گذشت یا آن قدر بدهم تو را بزنند تا سرانجام آدم شوی؟ من که از بازگو کردن مطالب تکراری خسته شده بودم، با حال نزار سر به زیر افکنده از زیر چشم‌بند به تماشای کف اتاق بازجویی مشغول شدم. در این اثنا آقای ۲۵ وارد شد و کاغذ و خودکاری جلوی من گذاشته گفت: قبل از آنکه دوباره به زیرزمین بروی و آنجا به التماس افتی، هر چه داری الآن بگو. لحظه‌ای فکر کردم که چه کنم و بالاخره قلم را برداشته و نوشتم: من تصدیق می‌کنم که در زندگی نسبت به جمهوری اسلامی جفا کرده‌ام. این مهم نیست که هیچ‌گونه

تماس با عناصر آمریکایی نداشته‌ام، مهم آن است که در خطی حرکت می‌کردم که خط آمریکا بود و از این بابت پشیمان بوده و خود را گناهکار می‌دانم (قریب این مضمون). با نوشتن این متن حاجی آقا آنرا از پیش روی من برداشته و از اتاق خارج گردید و کاملاً برایم محسوس بود که می‌رود تا آنرا به دیگران نشان دهد و بنمایاند که چگونه در کارش موفق بوده و بالاخره توانسته است متهمش را در هم شکنند! این متن، مبنای اقراریه تلویزیونی بعدی قرار گرفت و بعد از مدتی حاجی آقا مجدداً وارد اتاق شده و شروع به سؤالاتی نمود که اکنون در خاطر من نیست، ولی کاملاً محسوس بود که در رفتار من ملایم شده است. اما چیزی نگذشت که صدایی از پشت سر به گوشم رسید، شخصی با تانی سخن می‌گفت، لحنی مؤدب و نصیحت‌گونه داشت. می‌گفت: فلانی، برای ما دردناک است که شما را در چنین شرایطی ببینم و... آیا شریعتمداری صاحب آن صدا را می‌شناسد و به خاطر می‌آورد؟!

۲. اصولاً فکری که بلافاصله بعد از خواندن آن اقراریه به ذهن هر خواننده‌ای می‌رسد، این است که اگر من و ۲۲ نفر از یارانم در جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران که سال ۱۳۶۹ دستگیر شدیم، واقعاً همکار سیا و اسرائیل بوده‌ایم، چرا حالا زنده در کشور می‌گردیم و چگونه است که ما را با چنان جرائم سنگینی محکوم به اعدام نکردند؟ پس حقیقت این است که آن اقراریه صحت نداشت و حتی شریعتمداری نیز این بدیهی را می‌داند، منتها روحیه «مخالف‌زنی» به هر طریق و با هر وسیله، باعث می‌شود که انصاف و واقع‌بینی کنار رود و به آن صورت برای بی‌اعتبارسازی اشخاص، از هر مستمسکی استفاده شود!

۳. چند سال بعد از رهایی از زندان و متعاقب پخش سریال تلویزیونی